



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۲

موضوع کلی: مسئله ۶۷ عروه

مصادف با: ۸ رجب ۱۴۳۴

موضوع جزئی: موارد جریان و عدم جریان تقلید

جلسه: ۱۱۳

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مسئله شست و هفتم عروه:

«محل التقليد و مورده هو الاحكام الفرعية العملية فلايجرى فى اصول الدين و فى مسائل اصول الفقه و لا فى مبادئ الاستنباط من النحو و الصرف و نحوهما و لا فى الموضوعات المستنبطة العرفية او اللغوية و لا فى الموضوعات الصرفة فلو شك المقلد فى مايع أنه خمر أو خلّ مثلاً و قال المجتهد إنه خمر لايجوز له تقليده نعم من حيث أنه مخبرٌ عادل يقبل قوله كما فى اخبار العامى العادل و هكذا و أما الموضوعات المستنبطة الشرعية كالصلوة و الصوم و نحوهما فيجربى التقليد فيها كلاحكام العملية».

مسئله شست و هفتم عروه درباره مواردی است که تقلید در آن جریان دارد و مواردی که تقلید در آنها جریان ندارد؛ مجموعاً اینجا هفت مورد است.

مورد اول: احکام فرعیه عملیه یعنی آنچه به افعال مکلفین مربوط می شود و می تواند متعلق یکی از احکام تکلیفی یا وضعی قرار بگیرد.

مورد دوم: اصول دین

مورد سوم: اصول فقه

مورد چهارم: مبادی استنباط یعنی علومى که یک فقیه برای استنباط به آنها نیازمند است مانند صرف، نحو، رجال و امثال اینها

مورد پنجم: موضوعات مستنبطه عرفیه

مورد ششم: موضوعات صرفه

مورد هفتم: موضوعات مستنبطه شرعیه

حال باید دید در مورد این هفت مورد تقلید جریان دارد یا نه؟

به نظر مرحوم سید تقلید قطعاً در احکام فرعیه عملیه جریان دارد یعنی می توان در احکام فرعیه عملیه تقلید کرد اینکه فلان عمل واجب است فلان عمل مستحب است فلان معامله باطل است و فلان عمل ضمان آور است.

همچنین به نظر ایشان در موضوعات مستنبطه شرعیه هم جریان دارد.

پنج مورد باقی مانده به نظر مرحوم سید قابل تقلید نیست و تقلید در آنها جریان ندارد و اینجا باید مورد بررسی قرار بگیرد:

مورد اول: تقلید در احکام فرعیه

در ابتدای مباحث اجتهاد و تقلید گفته شد که احکام فرعیه عملیه باید به نوعی اتیان شود ما یک علم اجمالی به وجود تکالیفی داریم برای اینکه فراغ یقینی حاصل شود و مؤمن از عقاب پیدا کنیم ناچاریم به این تکالیف عمل کنیم راه فراغ یقینی یا اجتهاد است یا احتیاط و یا تقلید. ادله‌ی جواز تقلید هم بیان شد بعضی از ادله نقلی بود و سیره عقلائی و عقل مورد استناد قرار گرفت ما در بعضی از ادله خدشه کردیم و بعضی را پذیرفتیم. لذا در اینکه در احکام فرعیه عملیه تقلید جریان پیدا می‌کند، بحثی نیست از ابتدای بحث اجتهاد و تقلید بحث ما در همین رابطه بوده لذا این مسئله نیاز به بحث ندارد آنچه در این مسئله مرحوم سید به دنبال آن است این است که آیا تقلید فقط در احکام فرعیه عملیه جریان دارد یا در موارد دیگر هم تقلید جایز است؟ بنابراین در مورد اول بحثی نداریم و به عنوان یک امر مفروغ عنه که در اوائل بحث اجتهاد و تقلید ثابت شده، دیگر وارد بحث از آن نمی‌شویم.

مورد دوم: تقلید در اصول دین

منظور از اصول دین یعنی اعتقاد به مبدأ و توحید (اصل وجود مبدأ و توحید مبدأ) اعتقاد به نبوت و رسالت و اعتقاد به معاد. وقتی می‌گوییم اصول دین یعنی آن چیزهایی که یک مسلمان باید به آنها معرفت و اعتقاد پیدا کند اصول دین در واقع اموری هستند که اعتقاد و ایمان قلبی به آنها مطلوب است و ربطی به فعل و عمل ندارند آنچه که از ما به عنوان یک مسلمان می‌خواهند این است که معتقد باشیم به اینکه خداوند تبارک و تعالی شریک ندارد و اینکه حضرت محمد(ص) نبی خدا و خاتم پیامبران است و همچنین اعتقاد به معاد داشته باشیم. اینها یک عمل جوانحی است عمل جوارحی نیستند آنچه که در اینجا مطلوب است صرفاً اعتقاد و یقین و معرفت به این سه اصل است پس اصلاً حوزه اصول دین با حوزه عمل و رفتار جدا می‌باشد این ایمان قلبی است و ایمان قلبی می‌تواند منشأ عمل جوارحی باشد اما با عمل جوارحی کاملاً فرق دارد حال می‌خواهیم ببینیم آیا تقلید در چنین موردی راه دارد یا راه ندارد؟

اگر ما بخواهیم این سؤال را تشریح کنیم باید بگوییم آیا ممکن است کسی با تقلید و پیروی و تبعیت از دیگران و صرفاً به استناد قول دیگران بدون مطالبه دلیل و بدون اینکه برهانی برای او اقامه شود به مبدأ و معاد و نبوت ایمان و اعتقاد پیدا کند؟ آیا اساساً می‌شود این ایمان قلبی با تبعیت از قول غیر حاصل شود؟

تنقیح محل نزاع:

وقتی می‌گوییم تبعیت از قول غیر یک نکته را باید توجه کرد و آن اینکه ما کاری به حصول یقین نداریم چه بسا ممکن است کسی به استناد قول پدر و مادرش یا به استناد قول یک عالم بزرگ و به صرف گفته او یقین پیدا کند یعنی علم و اطمینان پیدا کند که خداوند واحد است و بدون هیچ شک و تردیدی معتقد شود خداوند شریک ندارد؛ حتی یک درصد احتمال ندهد که ما مسئله‌ای به نام قیامت نداریم. این از بحث ما خارج است منظور ما از تبعیت و تقلید یعنی به صرف گفته دیگری و به صرف اینکه پدر یا مادر یا عالمی گفته و بدون اینکه برای او یقین و علم حاصل شود، بگوید خداوند واحد است؛ ممکن است یک سربازی از فرمانده تبعیت کند ولی این تبعیت در عمل است تبعیت سرباز از فرمانده در مرحله قلب و یقین ممکن است باشد و ممکن است که نباشد. فرض ما در این مسئله که آیا تقلید در اصول دین جایز است یا نه و آیا تقلید جریان دارد یا نه یعنی

تبعیت از قول دیگری بدون آنکه قول او موجب حصول یقین و علم شود آیا کسی می‌تواند به صرف گفته دیگری اعتقاد به مبدأ و معاد و نبوت پیدا کند یا نه؟

پس اینکه می‌گوییم تقلید در اصول دین جریان دارد یا نه به این معنی است که آیا تبعیت و پیروی و تقلید از دیگری که موجب یقین و مستلزم علم و اطمینان هم نباشد آیا می‌تواند موجب اعتقاد به مبدأ و معاد و نبوت شود یا نه؟

ادله عدم جریان تقلید در اصول دین:

اینجا پاسخ روشن است؛ چنین چیزی ممکن نیست و تقلید در اصول دین جریان ندارد. در این رابطه دو وجه و دو دلیل می‌توان ذکر کرد:

وجه اول: ما در معنای تقلید گفتیم تقلید عبارت است از خود عمل یا به تعبیر بعضی عبارت است از استناد به فتوای غیر در مقام عمل در حالی که اصول دین از اموری هستند که به عقد القلب مربوط می‌باشند نه عمل تا بخواهند استناد به قول غیر پیدا کنند به عبارت دیگر این امور مربوط به اعتقاد و ایمان قلبی است و در اعتقاد و ایمان قلبی تقلید معنی ندارد؛ این مطلب از مطالبی که گفته شد، بدست می‌آید آنچه که در این امور مطلوب است نفس معرفت و یقین و اعتقاد است و چون با تقلید، طبق فرض، یقین و معرفت و اعتقاد حاصل نمی‌شود، بنابراین اساساً تقلید در رابطه با اصول دین قابل تصور نیست.

بله چنانچه گفتیم اگر از قول غیر یقین حاصل شود آنگاه بحث می‌شود آیا این یقین که حاصل از قول غیر است در اصول دین کافی است یا نه؟ ممکن است کسی بگوید این یقین باید مستند به دلیل و برهان باشد یا گفته شود که صرف حصول یقین ملاک است ولو مستند به دلیل و برهان نباشد یعنی حتی اگر مستند به گفته یک عالم ثقه، یقین پیدا شود، این کفایت می‌کند چنانچه عمدتاً همین نظر را دارند که آنچه در اصول دین لازم است یقین است. حال این یقین می‌تواند مستند به دلیل و برهان باشد و هم می‌تواند مستند به امر دیگری باشد مثل اخبار یک عالم ثقه.

پس تبعیت و تقلید در اموری که مطلوب در آنها حصول معرفت و یقین است اصلاً معنی ندارد و مردود است و صرف گفته دیگری موجب اعتقاد و ایمان معرفت و علم نمی‌شود البته اگر موجب شد این دیگر تقلید نیست بلکه اعتبار و ارزش آن به خاطر یقین و علم اوست نه اینکه تقلید خصوصیتی داشته باشد و اگر این یقین از راه دیگری هم حاصل می‌شد، این کافی بود.

وجه دوم: ادله جواز تقلید اقتضاء می‌کند تقلید مطلقاً جایز است ادله لفظی مثل آیه سؤال (فأستلوا اهل الذکر) و آیه نفر و امثال آنها و همچنین سیره عقلاء مبنی بر رجوع جاهل به عالم اگر تمام باشد همه دلالت می‌کنند بر جواز تقلید در فروع و اصول به نحو واحد. اگر در این آیات و روایاتی که در این باب وارد شده و سیره عقلائیه دقت کنیم فرقی بین فروع و اصول مشاهده نمی‌شود یعنی انسان می‌تواند در همه امور تقلید کند. چه انسان در یک حکم فرعی عملی رجوع به عالم کند چه در اصل مبدأ و توحید مبدأ؛ لکن تقلید در اصول به اجماع مستفیض از عموم این ادله خارج شده، البته سیره عقلاء یک دلیل لبی است و قدر متیقن از آن تقلید در فروع است و لذا شامل تقلید در اصول نمی‌شود ولی ادله لفظی عام است و تقلید در اصول و فروع را در بر می‌گیرد ولی اجماع داریم که تقلید در اصول جایز نیست لذا به اجماع تقلید در اصول خارج شده است.

پس در واقع دلیل دوم بر عدم جریان و عدم جواز تقلید در اصول دین، اجماعی است که بعضی ادعا کرده‌اند چون می‌گویند به اجماع این مورد از ادله‌ی جواز تقلید خارج شده پس این اجماع اقتضاء می‌کند که تقلید در اصول جایز نیست.

اینها در ادامه می‌گویند که خود این اجماع هم یک قدر متیقن دارد و آن هم جایی است که تقلید و تبعیت از قول غیر موجب یقین نشود اما اگر تقلید و تبعیت قول غیر موجب یقین به این امور بشود، این دیگر از تحت آن عموم خارج نیست. نتیجه اینکه اگر کسی از راه تقلید از یک عالم ثقه یقین پیدا کند این کفایت می‌کند.

بررسی ادله:

حال از بین این دو دلیل آنچه به نظر می‌رسد قابل اتکا است همان دلیل اول است و دلیل دوم به نظر می‌رسد محل اشکال است چون اگر منظور از اجماع همان اجماع به عنوان یک کاشف تعبدی از رأی معصوم باشد، این در مثل ما نحن فیه که یک مسئله فقهی فرعی نیست بلکه یک مسئله عقلی است، نمی‌تواند مستند قرار بگیرد و اعتباری ندارد اگر هم منظور از اجماع همان اتفاق به معنای خودش باشد نه اجماع مصطلح (اتفاق متشرعه یا اتفاق مسلمین) این هم قابل اثبات نیست یعنی واقعاً بین المسلمین اجماعی است که مثلاً در این امور تبعیت جاری نیست؟ آیا در بین مسلمین این اجماعی است که تبعیت از قول غیر نمی‌کنند؟ بله اگر بگوییم اتفاق بین علماء مسلمین است شاید بتوان به آن توجه کرد اما اتفاق بین المسلمین فی نفسه دلالت ندارد و شاید به عنوان یک مؤید بتوان آن را پذیرفت. در هر صورت در بین این دو دلیل به نظر می‌رسد دلیل اول می‌تواند اثبات عدم جواز تقلید در اصول دین را بکند.

بحث جلسه آینده: مرحوم سید عبارتی دارند و می‌فرمایند: «فلایجری فی اصول الدین» این به چه معناست؟ بعضی تعبیر به «لایجوز» کرده‌اند و برخی مانند مرحوم سید تعبیر به «لایجری» دارند؛ معنای این چیست؟ در این تعبیر چهار احتمال وجود دارد که انشاء الله در جلسه آینده مطرح و بررسی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»